



نقاش غزل

داکتر رحیم رامشگر

در دوبیتی شاعر ناز تو بودم ، سالها

در غزل نقاش حسن عالم آرایت شوم

تا حسن روی خوبت در نقش جان برآرم

باید ز برگ گل ها من گلستان برآرم

ابر حریر مویت افتاده ، بر رخ ماه

من نیز پشت ابری ماهی نهان برآرم

تا مشک را بهاران در باغ ما ببارند

زلف ترا چو ابرِ عنبرفشان برآرم

تا رنگ عشق ما را بر آسمان ببینی

از اشک های شوقم رنگین کمان برآرم

با دست های پاکم با این دل پرازعشق

آخر ، گل و بنفشه از خاکدان برآرم

از بهر مقدم تو هر صبح بر سر راه

خورشید را زر افشان برآسمان برآرم

رامشگر زمانم از عشق نغمه خوانم

بر یاد گل چو بلبل شوروفغان برآرم